

## نقش و کارکرد داستانی قهرمانان، شیریران و یاریگران در حکایت‌های هزار و یک شب بر اساس نظریه پراپ

زینب سرمدی<sup>۱</sup>

تراب جنگی قهرمان<sup>۲</sup>

### چکیده

در این مقاله نقش و کارکرد داستانی قهرمانان و شیریران در قصه‌های عامیانه با توجه به حکایت‌های هزار و یک شب و بر اساس نظریه پراپ مورد بررسی قرار گرفته است و همچنین به دسته بندی یا الگو قراردادن قهرمانان و شیریران و تحلیل و تبیین نقش و کارکرد داستانی قهرمانان و شیریران در حکایت‌های مذکور پرداخته شده است. هزار و یک شب کتابی است سرگرم‌کننده که ریشه در ادبیات هندی و ایرانی دارد. این کتاب در حدود قرن دهم هجری در مصر تدوین کامل یافته و در دوره قاجاریه توسط عبداللطیف طسوجی تبریزی به فارسی برگردانیده شده است و از آنجایی که در قصه‌های عامیانه ساختار متن در جهت نوعی تقابل بین قهرمان و شیریر هویت پیدا می‌کند و نقش قهرمانان در قصه‌ها سرکوبی شخصیت‌های شیریر و جادوگران است و نقش شیریران در قصه‌ها به‌هم زدن آرامش خانواده خوشبخت و ایجاد یک نوع خراب‌کاری است، بر این اساس نقش و کارکرد داستانی قهرمانان و شیریران در حکایت‌های هزار و یک شب توصیف و تحلیل شده است.

**واژه‌های کلیدی:** نقش و کارکرد داستانی، قهرمانان و شیریران، هزار و یک شب.

---

۱ - دانشجوی مقطع دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)  
zeinabsarmadi2017@gmail.com

۲ - استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.  
Ghahreman207@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۰

## ۱- مقدمه

در قصه‌های عامیانه همانند سایر قصه‌ها که نشان‌دهنده آرزوها و آرمان‌های مردم نیک‌سرشت و خیرخواه هستند و سرنوشت شوم بدکاران و شریران را نشان می‌دهند، ساختار متن در جهت نوعی تقابل بین قهرمان و شریر هویت پیدا می‌کند و قهرمان‌های خوب و نیک‌سرشت که کنش داستان را پیش می‌برند با نیروهای اهریمنی و شخصیت‌های شریری می‌جنگند که نیرنگ‌باز و توطئه‌گر هستند، هم‌چنین در این‌گونه قصه‌ها بر اساس نظریه پراپ شماره خویشتکاری‌ها و اعمال اشخاص قصه محدود است. این خویشتکاری‌ها عناصر بنیادین قصه هستند که جریان عملیات قصه بر روی آن‌ها ساخته شده است.

### ۱-۱- بیان مسأله و سوالات تحقیق

هزار و یک شب کتابی است از زندگانی، اندیشه و آداب و رسوم ملل قدیمه شرق که علت پدید آمدن آن نقل داستان‌هایی است برای به‌دست‌آوردن مهلت و مانع شدن از کاری شتاب‌زده که همان پس انداختن مرگ است. بر این اساس با بررسی کتاب هزار و یک شب که یکی از مجموعه داستان‌های عامیانه کهن است و ریشه در ادبیات ایران و هند دارد، می‌خواهیم به این مسأله پاسخ دهیم که نقش و کارکرد داستانی قهرمانان و شریران در حکایت‌های هزار و یک شب چگونه است؟

### ۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

- نشان دادن نقش و کارکرد داستانی قهرمانان و شریران در حکایت‌های هزار و یک شب.
- دسته‌بندی یا الگو قرار دادن قهرمانان و شریران در حکایت‌های مذکور.
- تحلیل و تبیین نقش و کارکرد داستانی قهرمانان و شریران در حکایت‌های مذکور.

### ۳-۱- پیشینه تحقیق

در ارتباط با موضوع مقاله، کتاب و مقالاتی نوشته شده است که به‌عنوان نمونه می‌توان به کتاب «درآمدی بر ریخت‌شناسی هزار و یک شب» از محبوبه خراسانی و همچنین مقالاتی چون «خیر و شر در هزار و یک شب در داستان باربر و سه زن» از محمدرضا فلاح‌نژاد، فصلنامه بوطیقا، دوره ۱، شماره ۴، ۱۳۹۲ و «ریخت‌شناسی حکایت‌های عاشقانه بخش مکر زنان در هزار و یک شب بر پایه نظریه روایی پراپ» از محمدمیر مشهدی و مقداد گلشنی، کهن نامه ادب فارسی، دوره ۶، شماره ۳، ۱۳۹۴ اشاره کرد.

### ۲- بحث و یافته‌های تحقیق

#### ۲-۱- تاریخ کتاب هزار و یک شب

آنچه از نوشته‌ها و آثار قدیمه و تتبعات علماء شرق‌شناس فرنگستان مستفاد می‌شود این است که در آغاز، کتاب *الف لیله* قبل از دوره سلاطین فرس قدیم (هخامنشی) در هندوستان به ظهور رسیده و بعدها در عهدی که ظاهراً قبل از اسکندر است به ایران آمده و به لغت فارسی قدیم ترجمه گردیده و به هزار افسانه نامیده شده است. در قرن سوم هجری هنگامی که در بغداد کتب علمی و ادبی از زبان‌های مختلف به عربی ترجمه و نقل می‌شد، این کتاب نیز کسوت عربی پوشید و دیر زمانی در بغداد در دست اهل فضل و ادب دست به دست می‌گشت و از آثار ادبی عرب هم از عهد بدوت و هم در زمان حَضارت حکایات و قصصی بر آن افزوده شد تا این که در قرن چهارم بعد از متوکل عباسی که اهل علم و دانش از بغداد کتب و فضائل و علوم را به دورترین ممالک اسلامی حمل می‌کردند، این کتاب نیز به مصر منتقل شد و در قاهره به دست قصه‌سرایان و نقالان افتاد. در عهد سلاطین ممالیک مصری حکایت‌سرایان مصر بر آن کتاب افسانه‌های بسیاری که بعضی از یافته‌های مصر و بعضی از مآخذ یهود بود افزودند، سرانجام در قرن دهم هجری (شانزدهم مسیحی) کتاب مذکور جمع‌آوری و تدوین یافت و به‌صورت *الف لیله* و *لیله کنونی* درآمد. در قرن هجدهم اولین ترجمه فرانسوی آن به‌دست آنطوان گلان

انجام گرفت و به اروپا معرفی شد (حکمت، ۱۳۱۵: د-ه).

## ۲-۲- ترجمه هزار و یک شب به زبان فارسی

محمد شاه قاجار در ایران مقدمات ترجمه‌ای از این میراث فرهنگی بشری را فراهم آورد، ولی عمرش نپایید و آرزوی وی به وسیله فرزندش ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۱ هجری قمری (۱۸۵۴م.) جامه عمل به خود پوشید. هزار و یک شب را ملا عبداللطیف طسوجی تبریزی به فارسی برگردانید و میرزا محمد علی سروش اصفهانی مأموریت یافت که از دیوان‌های شاعران فارسی زبان، اشعاری را مطابق مضمون شعرهای کتاب پیدا کند و جایگزین سازد و هر جا که به مشکل برخورد، خود شعری مناسب بسراید (مرعشی‌پور، ۱۳۹۰: ۲۸). نسخه تهیه شده در زمان ناصرالدین شاه به خط آقا میرزا محمد حسین وزیر در ۲۲۷۹ صفحه بزرگ و شش جلد به رشته تحریر درآمد و پانصد و هفتاد صفحه نقاشی آن را صنیع‌الملک (ابوالحسن غفاری) به کمک چهل نقاش زبر دست خلق کرد. این اثر هنری که آخرین شاهکار مکتوب دوره قاجاریه محسوب می‌شود، در کتابخانه سلطنتی گلستان موجود است (همان: ۲۸).

## ۲-۳- تعریف قصه<sup>۱</sup>

قصه روایت ساده و بدون طرح و نقشه‌ای است که اتکای آن به‌طور عمده بر حوادث و توصیف است و خواننده یا شنونده هنگامی که آن را می‌خواند یا بدان گوش فرامی‌دهد، به «پیچیدگی خاص و غافلگیری و اوج و فرود مشخصی» بر نمی‌خورد (یونسی، ۱۳۹۲: ۱۰).

## ۲-۴- تعریف خویشکاری<sup>۲</sup>

خویشکاری یعنی عمل شخصیتی از اشخاص قصه که از نقطه نظر اهمیتی که

<sup>۱</sup> tale

<sup>۲</sup> function

در جریان عملیات قصه دارد، تعریف می‌شود (پراپ، ۱۳۹۲: ۵۳). تعریف باید از دو نقطه نظر انجام گیرد. نخست آن که، تعریف در هیچ موردی نباید متگی به شخصیتی باشد که آن خویشکاری را به انجام می‌رساند. تعریف یک خویشکاری بیشتر اوقات به صورت اسمی است که عملی را بیان می‌کند (مانند: نهی، پرسش، قرار و غیره)، دوم یک عمل را جدا از مکان آن در سیر داستان نمی‌توان تعریف کرد؛ معنایی را که هر خویشکاری در سیر عملیات داستان دارد، باید مورد نظر داشت (پراپ، ۱۳۹۲: ۵۲)

## ۲-۵- اصول کلی پراپ

پراپ با تجزیه و تحلیل کارکردها و شخصیت‌های قصه به چهار اصل کلی دربارهٔ این قصه‌ها دست یافت:

۱- کارکردها سازه‌های بنیادی و عناصر ثابت و تغییرناپذیر قصه‌اند، جدا از این که چه کسی و چگونه آن‌ها را انجام می‌دهد؛ ۲- تعداد کارکردها در قصه‌های پریان محدود است؛ ۳- توالی این عناصر و کارکردها همیشه یکسان و یکنواخت است؛ ۴- همهٔ قصه‌های پریان از جنبهٔ ریخت و ساختارشان متعلق به یک تیپ هستند. بدین ترتیب و بر مبنای این اصل آخر، تمام قصه‌های پریان روسی یک «ساختار نهایی روایت» دارند و همگی را می‌توان در پیکرهٔ یک حکایت جای داد (خدیش، ۱۳۹۱: ۵۲-۵۳).

## ۲-۶- شخصیت‌های اصلی و فرعی در قصه‌ها

### ۲-۶-۱- قهرمان و نقش او در قصه‌ها

قهرمان قصه‌های پریان آن شخصیتی است که یا مستقیماً از کارهای شریر در فاجعهٔ داستان صدمه می‌بیند (کمبود و فقدان را احساس می‌کند) یا موافقت می‌کند که مصیبت شخص دیگری را التیام بخشد و نیاز او را برآورده سازد. در جریان عمل، قهرمان کسی است که عامل جادوئی (یا یار جادوئی) دریافت می‌دارد

و به استفاده از آن می‌پردازد یا یار جادو خدمات خود را در اختیار او قرار می‌دهد (پراپ، ۱۳۹۲: ۱۰۶-۱۰۷). قهرمان‌ها در بند سودای خصوصی و شخصی نیستند و اغلب درگیر مبارزه با پلیدی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و ستمگری‌ها هستند و در این مبارزه خستگی ناپذیرند و هیچ عاملی نمی‌تواند آن‌ها را از این راه باز دارد (میرصادقی، ۱۳۹۰: ۵۸).

### ۲-۶-۲- شریر و نقش او در قصه‌ها

نقش شریر به هم زدن آرامش خانواده خوشبخت، ایجاد یک نوع مصیبت، خرابکاری و یا وارد کردن صدمه و زیان است. شخصیت شریر قصه ممکن است اژدها، دیو، دزد، ساحره و یا زن پدر و همانند آن‌ها باشد. به این ترتیب، شخصیت شریری داخل داستان می‌شود. وی ممکن است پیاده، دزدانه یا حتی از راه هوا بیاید، اما همین که آمد مشغول کار می‌شود (پراپ، ۱۳۹۲: ۶۳).

### ۲-۶-۳- یاریگر و نقش او در قصه‌ها

معمولاً قهرمان داستان به صورت اتفاقی با او، مثلاً در جنگل یا در طول راه- روبه‌رو می‌شود. قهرمان داستان خواه جستجوگر باشد خواه قربانی- از او وسیله‌ای (معمولاً جادوئی) دریافت می‌دارد که ترمیم مصیبت یا فاجعه را میسر می‌سازد، اما پیش از آن که قهرمان وسیله جادوئی را دریافت دارد، معروض یک سلسله عملیات مختلف قرار می‌گیرد که به‌رحال همه بدین نتیجه می‌انجامند که وسیله جادوئی به‌دست او می‌افتد (پراپ، ۱۳۹۲: ۸۵-۸۶). به این ترتیب، قهرمان یا از کسی عامل‌های جادویی را دریافت می‌کند یا از کمک یاورانی برخوردار می‌شود (خدیش، ۱۳۹۱: ۸۸).

### ۲-۷- چگونگی و نقش قهرمانان در مجموعه هزار و یک شب

هر چند افسون و جادو در هزار و یک شب شگفتی آفرین‌اند، هرگز جای توانایی‌ها و کنش‌های قهرمانان را نمی‌گیرند، بدکاران با تکیه بر نیرنگ‌ها و عفریت‌ها

کاری از پیش نمی‌برند؛ زیرا همهٔ جادوهای عفریتی آنان در برابر خواسته و کردار قهرمان کوچک و ناچیز است (مهندس‌پور، ۱۳۹۰: ۱۰). قهرمانان در طول داستان همیشه همان کسانی هستند که از آغاز همه آن‌ها را می‌شناختند، اما آنان درگیر حوادث و سوانحی شگفت‌انگیز می‌شوند و گردباد رویدادهائی شگرف ایشان را بارها می‌چرخاند. بدین گونه بازی سرنوشت و هوسناکی و آشفتگی وقایع جهان با ثبوت و سکون نسبی انسان یعنی در اصل صفا و تجرد و جاودانگی روح آدمی درمی‌آمیزد و وزن داستان‌های هزار و یک شب به گفتهٔ نجم‌الدین بامات از این دوگانگی پدید می‌آید (ستاری، ۱۳۶۸: ۲۱۰).

## ۲-۸- نقش و کارکرد داستانی قهرمانان، شیربان و یاریگران در حکایت‌های هزار و یک شب

در حکایت گاو و خر با دهقان به موضوع دخالت و فضولی در کار یکدیگر و عواقب آن پرداخته شده است. قهرمان این داستان دهقانی است که آدم صادق و راستگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید و زبان حیوانات را می‌فهمد و شرط آن این است که رازش فاش نشود؛ در غیر این صورت می‌میرد، اما دهقان حاضر است با گفتن حقیقت به زنش بمیرد، ولی هرگز دروغ نگوید. از لحاظ نقش شیر، زن دهقان و خر و گاو همانند آدم‌های فضولی می‌مانند که باعث دردسر خود و دیگران می‌شوند. در ابتدا گاو و خر با فضولی و کنجکاوی که در کار یکدیگر می‌کنند، باعث دردسر دهقان و حتی خودشان می‌شوند. زن دهقان هم وقتی می‌بیند که دهقان در طویلهٔ گاو می‌خندد، از روی کنجکاوی اصرار می‌کند تا علت آن را بفهمد و به عاقبت کارش که با راستگویی دهقان باعث مرگ او می‌شود، نمی‌اندیشد. از لحاظ یاریگر خروس با گفتن این که دهقان باید با شاخه‌ای از درخت توت زنش را کتک بزند تا بمیرد یا از کار خود توبه کند به دهقان کمک می‌کند تا راز را فاش نکند و زنده بماند و زنش هم از حرف خود پشیمان شود (مرعشی‌پور، ۱۳۹۰: ۴۱-۴۵).

در حکایت‌های بازرگان و دیو، ماهیگیر و دیو، ملک سندیباد، وزیر و شاه‌زاده، حمّال و دخترها، گدای اول، گدای سوم، پیرمرد ماهیگیر و خلیفه و چند داستان

دیگر به موضوع ظلم‌ستیزی پرداخته شده است. در ماجرای بازرگان و دیو، قهرمان بازرگان است که همانند آدم‌های نادانی می‌ماند که باعث دردسر خود و دیگران می‌شوند. برای همین ناخواسته باعث مرگ فرزند دیوی می‌شود و بعد به جای این که تلاش کند، دیو از او بگذرد و از کشتن او صرف‌نظر کند، تنها از او مهلت می‌خواهد تا برود، حق مردم را ادا کند و برگردد و بعد از روی نادانی دوباره به مکان موعود بر می‌گردد.

از لحاظ نقش شریر دیو همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌ماند که به کسی رحم نمی‌کنند؛ بنابراین قصد کشتن بازرگان را دارد. از لحاظ یاریگر سه پیرمردی که پیش بازرگان می‌آیند، آدم‌های عاقلی هستند که با گفتن حکایت‌های شگفت‌انگیز خودشان نظر دیو را نسبت به بازرگان تغییر می‌دهند و باعث نجات او می‌شوند (همان: ۴۵-۴۷). در ارتباط با ماهیگیر و دیو، قهرمان ماهیگیر است که همانند آدم‌های عاقل و زیرکی می‌ماند که مراقب همه چیز هستند. برای همین با ترفندی که به کار می‌برد و با زیرکی تمام کاری می‌کند، دیوی که خودش باعث شده از داخل عطرذانی بیرون بیاید، دوباره داخل آن برود؛ هر چند در نهایت وقتی می‌بیند دیو از رفتار خودش پشیمان است، او را آزاد می‌کند. از لحاظ نقش شریر دیو همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌ماند که به کسی رحم نمی‌کنند. بنابراین با وجود این که ماهیگیر او را از دریا نجات داده با خودخواهی تمام می‌خواهد جان آزاد کننده‌اش را بگیرد.

از لحاظ نقش یاریگر دیو بعد از آزاد شدن تغییر نقش می‌دهد و از یک شریر به یک یاریگر تبدیل می‌شود و صیاد را راهنمایی می‌کند که چگونه بی‌نیاز شود و پادشاهی که از طریق ماهیگیر با او آشنا می‌شود، فردی دادگر و سخاوتمند است که وقتی ماهی‌های صید شده ماهیگیر را می‌بیند، به او پاداش می‌دهد و هنگامی که از طریق کنیز و وزیرش متوجه می‌شود که ماهی‌ها خاصیت ویژه‌ای دارند، بعد از این که متوجه می‌شود قضیه از چه قرار است کاری می‌کند که صیاد و خانواده‌اش برای همیشه بی‌نیاز و خوشبخت شوند (همان: ۵۵-۵۹).

در قصه ملک سندیباد، پادشاه نقش قهرمان را ایفا می‌کند و همانند پادشاهان ظالم و خودخواهی می‌ماند که به کسی رحم نمی‌کنند؛ بنابراین موقع شکار

همراهانش را تهدید می‌کند که آهو از طرف هر کسی فرار کند، باید کشته شود و سرانجام هم زمانی که آهو از بالای سر خود او جست می‌زند، برای این که به‌سزای عمل خودخواهانهٔ خود نرسد، آهو را می‌کشد و در نهایت هم باعث مرگ بازی می‌شود که صاحب آن بوده و از کردهٔ خود پشیمان می‌شود.

از لحاظ نقش شریر آهو با جست زدن از بالای سر پادشاه و مار با زهر خود که از درخت سرازیر می‌شود، همانند آدم‌های نادانی می‌ماند که باعث دردسر خود و دیگران می‌شود. از لحاظ یاریگر باز همانند آدم‌های دلیر و از جان گذشته همیشه مراقب پادشاه است. برای همین هم زمان شکار آهو و هم زمانی که پادشاه می‌خواهد اشتباهی زهر مار را بنوشد به کمک او می‌آید و باعث نجات پادشاه می‌شود (همان: ۶۴-۶۵). در مورد وزیر و شاه‌زاده، قهرمان شاه‌زاده است و همانند شاه‌زاده‌های ساده‌لوحی می‌ماند که گول حرف‌های وزیران را می‌خورند. برای همین یک روز که به همراه وزیر به شکار رفته بود، به حرف وزیر گوش می‌دهد و به تنهایی دنبال حیوان درنده‌ای می‌روند و همین امر باعث می‌شود که گرفتار عفریته‌ای در بیابان شود و بعد از رهایی از دست عفریته ماجرا را برای پدرش تعریف می‌کند.

از لحاظ نقش شریر وزیر که مشاور پادشاه است، فرد ظالم و خودخواهی است که تصمیم به کشتن شاه‌زاده گرفته است؛ بنابراین کاری می‌کند که شاه‌زاده در بیابان گرفتار شود. عفریته در بیابان نیز همانند آدم‌های دغل‌باز و مکاری می‌ماند که فقط به فکر منافع خودشان هستند و در بیابان خودش را به شکل دختری در می‌آورد و می‌خواهد با اغواگری شاه‌زاده را پیش بچه‌هایش ببرد تا او را بخورند. از لحاظ یاریگر زمانی که عفریته نزد شاه‌زاده می‌آید و به او می‌گوید که از خداوند کمک بخواه، نقش او از یک شریر به یک یاریگر تبدیل می‌شود و با شنیدن دعای شاه‌زاده او را رها می‌کند و به راه خود می‌رود (همان: ۶۵-۶۷).

در قضیهٔ حمال و دخترها مهمان‌ها نقش قهرمان را ایفا می‌کنند و همانند آدم‌های فضول و کنجکاو می‌مانند که باعث دردسر خود و دیگران می‌شوند. برای همین وقتی رفتار عجیب دختران را می‌بینند با وجود این که شرط دختران را پذیرفته بودند که هر چه دیدند و شنیدند، علّتش را نپرسند، باز از روی کنجکاو

علت رفتار آن‌ها را جویا می‌شوند و همین امر باعث گرفتار شدن آن‌ها می‌شود. از لحاظ نقش شیرب دخترها همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌مانند که به کسی رحم نمی‌کنند؛ بنابراین وقتی می‌بینند که مهمانان‌شان شرط آن‌ها را نقض کرده‌اند، یکی از دختران به نام صبیّه غلامانی را فرامی‌خواند و با بی‌رحمی تمام می‌خواهد گردن مهمانان را بزند.

از لحاظ یاریگر زمانی که صبیّه به مهمان‌ها می‌گوید که هر کسی از شما قصّه خودش را تعریف کند، او را رها می‌کنم، نقش او از یک شیرب به یک یاریگر تبدیل می‌شود. در نهایت هم دیوی که تاری چند از موهایش را زمانی به دختر نخستین داده بود، با سوزاندن آن توسط خلیفه هارون‌الرشید - که یکی از مهمانان آن جمع بود - به کمک او و دیگران می‌آید و با کاسه‌ای از آب که بر آن افسونی خوانده خواسته خلیفه را برآورده می‌کند و خواهران دختر صاحب‌خانه را هم که به صورت سگ تبدیل شده بودند، به شکل نخستین خودشان در می‌آورد (همان: ۹۲-۱۰۵).

در داستان گدای اول، شاهزاده [گدای اول] نقش قهرمان را ایفا می‌کند و همانند آدم‌های نادان و کم تجربه‌ای می‌ماند که باعث دردسر خود و دیگران می‌شود. برای همین وقتی از روی نادانی به پسرعمویش کمک می‌کند تا با زنی زیبا داخل گوری که کنده برود، باعث مرگ او می‌شود و حتی زمانی که می‌فهمد وزیر پدرش به سرزمین عمویش حمله کرده از ترس جاننش دوباره پا به فرار می‌گذارد و به‌طور ناشناس به شهر دیگر می‌رود.

از لحاظ نقش شیرب پسرعموی شاهزاده همانند آدم‌های نادانی می‌ماند که باعث دردسر خود و دیگران می‌شوند؛ بنابراین او که از روی نادانی عاشق خواهرش شده مخفیانه پناهگاهی در گورستان درست می‌کند و با خواهرش برای همیشه به آن جا می‌روند، هر چند به‌سزای عمل‌شان می‌رسند و در آن جا می‌سوزند. وزیر که مشاور پادشاه است آدم ظالم و خائنی است که به پادشاه خیانت می‌کند و دستور کشته شدن پادشاه را می‌دهد و از آن جا که آدم کینه‌ای و خودخواهی است - چون در گذشته شاهزاده ناخواسته باعث کور شدن او شده - روزی که شاهزاده را دستگیر می‌کنند، حکم قتل او را صادر می‌کند و قبل از آن چشم چپ او را کور می‌کند.

از لحاظ یاریگر جلد که آدم دلسوز و مهربانی است، وقتی التماس‌های شاهزاده را

می‌شنود، او را نمی‌کشد و به شرطی که تا وقتی جلاّد زنده است، به این سرزمین برنگردد، به او کمک می‌کند تا بتواند فرار کند. عموی شاهزاده هم زمانی که شاهزاده فرار می‌کند و به نزد او می‌رود، او را پناه می‌دهد و از این طریق به او کمک می‌کند (همان: ۱۰۶-۱۱۲). در رابطه با گدای سوّم نیز، شاهزاده [گدای سوّم] نقش قهرمان را ایفا می‌کند و همانند آدم‌های فضول و کنجکاوی می‌ماند که باعث دردرس خود و دیگران می‌شوند. برای همین از روی کنجکاوی یک روز تصمیم می‌گیرد که جزیره‌های اطراف سرزمینش را از نزدیک ببیند و همین امر باعث پیش آمد ماجراهای دردرس‌سازی برای او و دیگران می‌شود.

از لحاظ نقش شریر تندیس سوار بر اسب در دریا همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌ماند که به کسی رحم نمی‌کنند؛ بنابراین تا زمانی که سوار بر اسب قرار دارد، بی‌رحمانه کشتی‌هایی را که از زیر آن عبور می‌کنند، از بین می‌برد. خود قهرمان نیز در دو جا نقش شریر را ایفا می‌کند: یکی زمانی که باعث زنده شدن دوبارهٔ تندیس و افتادن خودش در دریا می‌شود و دیگر زمانی که باعث کشته شدن جوانی زیبا در جزیره می‌شود. هم‌چنین اسب موجود در اتاق ممنوعه همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌ماند که به کسی رحم نمی‌کنند. برای همین هر کسی از جمله شاهزاده که به اتاق طلا راه پیدا می‌کند، باعث می‌شود که چشم چپش از کاسه در بیاید و کور شود.

از لحاظ یاریگر شخصی که شاهزاده را در کوه مغناطیس راهنمایی می‌کند که چه کارهایی باید انجام دهد تا بتواند سوار بر اسب را سرنگون کند و بعد هم به سرزمین خودش برگردد، به شرطی که در این مدت نام خدا را بر زبان نیاورد، نقش یاریگر را ایفا می‌کند. پیرمرد قصر مسی هم به همراه ده جوان یک چشم به شرطی که شاهزاده از آن‌ها درباره علت یک چشم شدنشان سؤال نکند، او را پناه می‌دهند و زمانی که شاهزاده اصرار می‌کند تا سرگذشت خودشان را برای او تعریف کنند، آن‌ها به او کمک می‌کنند و گوسفندی را می‌کشند و به شاهزاده کاردی می‌دهند و در پوست گوسفند قرارش می‌دهند و به او می‌گویند پرنده‌ای به نام رخ به این‌جا می‌آید و تو را با خود به فراز کوه می‌برد تا تو به قصر زرّینی برسی که در آن‌جا همه چیز معلوم می‌شود. هم‌چنین چهل دختر پری‌سا در آن قصر شاهزاده را راهنمایی

می‌کنند که چه کاری باید انجام دهد تا بین آن‌ها جدایی نیفتد و نقش یاریگر را ایفا می‌کنند (همان: ۱۲۶-۱۳۷).

در ماجرای پیرمرد ماهیگیر و خلیفه، قهرمان جعفر برمکی است که وزیر عادل و دادگری است که هیچ‌گاه حاضر نیست، شخص بی‌گناهی کشته شود. از لحاظ نقش شریر در ابتدا پیرمرد ماهیگیر که پدری زحمت‌کش و فقیر است، وقتی صندوقی را صید می‌کند، بدون این که بفهمد داخل آن چه هست و به عاقبت کار خود بیندیشد -چون به فکر پول است- آن را به خلیفه می‌فروشد و همین کار او باعث گرفتاری جعفر می‌شود. خلیفه هم که حاکم ظالم و خودخواهی است، وقتی جسد زنی را در صندوق می‌بیند، بدون این که خودش را به خاطر نبود امنیت در سرزمینش مقصر بداند، همهٔ تقصیرها را به گردن وزیرش می‌اندازد و با تهدید او را وادار می‌کند تا قاتل اصلی را دستگیر کند.

از لحاظ یاریگر مرد جوان [همسر آن زن] که انسان با وجدانی است، وقتی می‌فهمد که قرار است اشخاص بی‌گناهی به‌خاطر او به دار آویخته شوند، به قتل‌ی که مرتکب شده اعتراف می‌کند و پیرمردی هم که پدر زن آن مرد جوان است، می‌خواهد فداکاری کند تا با گردن گرفتن قتل هم جوان و هم وزیر را از کشته شدن نجات بدهد و از این طریق به یاری آن‌ها بیاید. سرانجام دختر کوچک جعفر برمکی با گفتن این که سببی را که در جیبش است، از چه کسی خریده، به جعفر کمک می‌کند تا بتواند عامل اصلی قتل را دستگیر کند (همان: ۱۵۳-۱۶۰).

در حکایت‌های پیرمرد و غزاله، پیرمرد و دو سگ، پیرمرد و قاطر، امیر محمود و پسر سنگ او، گدای دوّم و دختر صاحب‌خانه و دو سگش به موضوع سحر و جادو پرداخته شده است. در ارتباط با پیرمرد و غزاله، قهرمان پیرمرد است و همانند آدم‌های ساده‌لوحی می‌ماند که زود گول حرف‌های دیگران را می‌خورند. برای همین حرف‌های همسرش را دربارهٔ کنیز و پسرش بدون هر گونه تحقیق باور می‌کند. از لحاظ نقش شریر همسر پیرمرد همانند آدم‌های دغل‌باز و مکاری می‌ماند که فقط به فکر منافع خودشان هستند؛ بنابراین وقتی همسرش به سفر می‌رود، با افسون و جادو کاری می‌کند که کنیز و پسرش به صورت گاو و گوساله در بیایند و زمانی که شوهرش از سفر بر می‌گردد، به اغواگری می‌پردازد و می‌گوید کنیزش مرد و پسر

هم فرار کرد.

از لحاظ یاریگر در ابتدا همسر پیرمرد همانند آدم‌های مهربان و دلسوز خودش کنیزی برای همسرش می‌آورد تا صاحب فرزندی شود و با این کار نقش یاریگر را ایفا می‌کند. دختر چوپان هم که آدم زیرکی است و از کودکی جادوگری را آموخته با گذاشتن دو شرط که هم با پسر آن پیرمرد ازدواج کند و هم جادوگر آن را با افسون کردن در بند گرفتار کند، به پیرمرد کمک می‌کند و بر کاسه‌ای پر از آب افسون می‌خواند و به گوساله می‌پاشد تا به صورت نخستین در بیاید و بعد هم همسر پیرمرد را با جادو به صورت ماده غزال در می‌آورد و او را به‌سزای عملش می‌رساند(همان: ۴۷-۵۰).

در مورد پیرمرد و دو سگ، قهرمان پیرمرد است که همانند آدم‌های عاقل و زیرکی می‌ماند که مراقب همه چیز هستند. برای همین وقتی به اصرار برادرانش قبول می‌کند که با آن‌ها به سفر برود، پیشنهاد می‌کند که نیمی از دارایی را که دارند، در جایی پنهان کنند که اگر اتفاقی افتاد به کارشان بیاید و وقتی هم که عفریته [همسرش] می‌خواهد برادرانش را بکشد، از او خواهش می‌کند که این کار را نکند. از لحاظ نقش شریب برادران پیرمرد همانند آدم‌های حسودی می‌مانند که نمی‌توانند موفقیت دیگران را ببینند؛ بنابراین از روی حسادت سعی می‌کنند برادرشان را به همراه همسرش به دریا بیندازند و از بین ببرند.

از لحاظ یاریگر در این جا عفریته فردی مهربان و دلسوز است که پیرمرد را از مرگ نجات می‌دهد و از خواهرش که جادوگر است، می‌خواهد که برادران پیرمرد را به مدت ده سال به صورت سگ در بیاورد(همان: ۵۰-۵۳). در ماجرای پیرمرد و قاطر، قهرمان پیرمرد است و همانند آدم‌های نادانی می‌ماند که باعث دردسر خود می‌شوند. برای همین به‌جای رسیدگی به زندگیش یک‌سال به مسافرت می‌رود و همین امر باعث خیانت همسرش می‌شود؛ هر چند در نهایت او را به‌سزای عملش می‌رساند. از لحاظ نقش شریب همسر پیرمرد که آدم خائنی است، پیرمرد را با جادو به‌صورت سگ در می‌آورد و از خانه بیرون می‌کند.

از لحاظ یاریگر دختر قصاب همانند آدم‌های ناجی وقتی پیرمرد را می‌بیند، به کمک او می‌آید و با جادو او را به‌صورت آغازین برمی‌گرداند و بعد مقداری از آن آب

جادو شده را به پیرمرد می‌دهد تا همسرش را به هر صورتی که می‌خواهد در بیاورد (همان: ۵۳-۵۵). در قضیهٔ امیر محمود و پسر سنگ او، قهرمان مرد جوان [پسر امیر محمود] است که آدم عاشق پیشه‌ای است که وقتی به کمک کنیزهایش متوجه خیانت همسرش می‌شود، چون عاشقانه همسرش را دوست دارد، هیچ‌گاه نمی‌تواند او را به‌سزای عملش برساند و در نهایت هم همسرش او را جادو می‌کند. از لحاظ نقش شریک همسر مرد جوان آدم خائنی است که هر شب با ترفندی از قصر بیرون می‌رود و نزد غلامی سیاه می‌رود و زمانی که همسرش متوجه قضیه می‌شود و می‌خواهد غلام سیاه را بکشد، فرار می‌کند و به قصر بر می‌گردد و طوری وانمود می‌کند که از ماجرا خبر ندارد و با اغواگری مخفیانه تا مدتی از غلام سیاه که توسط مرد جوان آسیب دیده مراقبت می‌کند و سرانجام زمانی که مرد جوان می‌خواهد همسرش را بکشد، با افسون خواندن نیمی از بدن او را سنگ می‌کند و شهر و اهالی آن را طلسم می‌کند و هر روز به سراغ مرد جوان می‌آید و او را شکنجه می‌کند.

از لحاظ یاریگر مرد جوان به کمک کنیزانی که آدم‌های دلسوزی هستند، متوجه می‌شود که زنش چگونه به او خیانت می‌کند. پادشاه هم که آدم عاقل و زیرکی است، وقتی ماجرای مرد جوان را می‌شنود، به او کمک می‌کند تا طلسم او و اهالی شهر شکسته شود و در نهایت هم خود زن را می‌کشد و بعد از آن مرد جوان را به فرزند خواندگی خود در می‌آورد (همان: ۸۱-۹۲). در قصهٔ گدای دوم، قهرمان شاهزاده است که چون آدم عاقل و زیرکی است و سرآمد دانشمندان زمانه همین امر باعث می‌شود که پادشاه هند او را به کشورش فرا خواند و در راه می‌تواند بر مشکلاتی که برایش پیش می‌آید، غلبه کند و از دست راهزنان و حتی دیوی که او را به شکل بوزینه در آورده رهایی یابد.

از لحاظ نقش شریک راهزنان همانند آدم‌های شروری می‌مانند که مانع آرامش و آسایش دیگران هستند و به کاروان شاهزاده حمله می‌کنند. دیو نیز همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌ماند که به کسی رحم نمی‌کنند. برای همین شاهزاده را به شکل بوزینه جادو می‌کند و در نهایت هم با شراره‌های آتش خود یکی از چشمان شاهزاده را کور می‌کند. سرنشینان کشتی که شاهزاده [بوزینه] به‌وسیلهٔ آن‌ها به

سرزمین دانشمندان می‌رود، همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌مانند که به کسی رحم نمی‌کنند؛ بنابراین وقتی بوزینه را می‌بینند، می‌خواهند او را از کشتی بیرون کنند یا این‌که او را بکشند.

پادشاه سرزمین دانشمندان زمانی که می‌بیند با آمدن شاه‌زاده دختر و خادمش به‌وسیله دیو از بین رفته‌اند، چون می‌ترسد از طریق شاه‌زاده دوباره اتفاق ناگواری پیش بیاید، تغییر نقش می‌دهد و از یک یاریگر به یک شریر تبدیل می‌شود و همانند پادشاهان ظالم و مستبدی می‌شود که فقط به فکر منافع خودشان هستند و شاه‌زاده را از کشورش بیرون می‌کند. از لحاظ یاریگر خیاطی که شاه‌زاده را پناه می‌دهد، آدم عاقل و زیرکی است که با راهنمایی کردن شاه‌زاده و دادن تبر و طناب به او - که بتواند با آن‌ها روزگارش را سپری کند- به شاه‌زاده یاری می‌رساند. زن زیبایی که در قصر با شکوهی در زیر زمین زندگی می‌کند و شاه‌زاده او را پیدا می‌کند، آدم مهربان و فداکاری است، برای همین زمانی که شاه‌زاده باعث آمدن دیو می‌شود، سعی می‌کند تا دیو متوجه نشود که انسانی به آن‌جا آمده و در این راه به خاطر نجات شاه‌زاده جانش را هم از دست می‌دهد.

ناخدای کشتی هم که آدم مهربان و دلسوزی است، در کشتی به شاه‌زاده پناه می‌دهد. پادشاه سرزمین دانشمندان هم در ابتدا پادشاهی دانشمند و دادگر است و نقش یاریگر را ایفا می‌کند و زمانی که متوجه دانش بوزینه [شاه‌زاده] می‌شود، او را به دربار فرا می‌خواند و از دخترش می‌خواهد که بوزینه را به شکل نخستین خود در آورد. دختر پادشاه که شخص مهربان و فداکاری است، با جادو به مبارزه با دیو می‌پردازد و در نهایت با افسونی که بر کاسه‌ای از آب می‌خواند و به بوزینه می‌پاشد، او را به صورت نخستین برمی‌گرداند (همان: ۱۲۲-۱۲۶).

در مورد دختر صاحب‌خانه و دو سگش، قهرمان دختر صاحب‌خانه است که همانند آدم‌های عاقل و زیرکی می‌ماند که مراقب همه چیز هستند. برای همین زمانی که می‌خواهد به تجارت برود با نیمی از سرمایه‌اش به تجارت می‌پردازد و در سرزمینی که مردمانش به سنگ سیاه تبدیل شده‌اند، وقتی شاه‌زاده‌ای را می‌بیند، با زیرکی تمام او را راضی می‌کند تا با خود به بغداد برود و بعد با او ازدواج می‌کند. از لحاظ نقش شریر دو خواهر ناتنی دختر صاحب‌خانه همانند آدم‌های حسودی

می‌مانند که نمی‌توانند خوشبختی دیگران را ببینند؛ بنابراین یک شب خواهرشان را به همراه همسرش به دریا می‌اندازند و باعث مرگ شاهزاده می‌شوند.

از لحاظ یاریگر ماری که به شکل کنیزی در برابر دختر صاحب‌خانه ظاهر می‌شود، به او می‌گویند که چگونه کمکش کرده و خواهرانش را هم به دو سگ سیاه تبدیل کرده و بعد از آن دختر صاحب‌خانه را به همراه سگان به پشت بام خانه‌اش می‌برد و به او می‌گویند سگ‌ها را روزی سه بار تازیانه بزن و گرنه خود تو نیز به شکل آن‌ها در می‌آیی (همان: ۱۳۸-۱۵۴).

در حکایت‌های ملک یونان و حکیم رویان، دختر تازیانه خورده، برادر لنگ دلاک، برادر دوم دلاک، برادر سوم دلاک به موضوع مکر و حيله پرداخته شده است. در ماجرای ملک یونان و حکیم رویان، قهرمان ملک یونان است که همانند پادشاهان ساده‌لوحی می‌ماند که گول حرف‌های وزیر خود را می‌خورند. برای همین با وجود این که حکیم رویان او را مداوا کرده و می‌داند حرف‌های وزیرش از روی حسادت است، باز گول حرف‌های او را می‌خورد و باور می‌کند که حکیم به قصد هلاکت او به آن‌جا آمده است.

از لحاظ نقش شریر، وزیر که مشاور پادشاه است، وقتی بخشش‌های بی‌حساب پادشاه را نسبت به حکیم می‌بیند، از روی حسادت شروع به اغواگری می‌کند و پادشاه را قانع می‌کند که حکیم رویان دشمن اوست و باید او را بکشد. حکیم هم همانند آدم‌های دغل‌باز و مکاری می‌ماند که فقط به فکر منافع خودشان هستند؛ بنابراین وقتی می‌فهمد که پادشاه قصد کشتن او را دارد، مجبور می‌شود تغییر نقش بدهد و از یک یاریگر به یک شریر تبدیل بشود و با اغواگری و فریب دادن پادشاه کاری می‌کند زهری را که در برگ‌های کتابی کهنه ریخته و آن را به دست پادشاه داده در پوست پادشاه نفوذ کند و با همان روشی که او را مداوا کرده بود، باعث مرگ او شود. از لحاظ یاریگر در ابتدا حکیم همانند آدم‌های عاقل و زیرک به یاری پادشاه می‌آید و باعث می‌شود که تندرستی‌اش را به دست آورد (همان: ۶۰-۶۴).

در داستان دختر تازیانه خورده، قهرمان دختر تازیانه خورده‌ای است که همانند آدم‌های ساده‌لوحی می‌ماند که زودگول حرف‌های دیگران را می‌خورند. برای همین وقتی پیرزنی به در خانه او می‌آید، گول حرف‌های او را می‌خورد و با او به قصری

می‌رود که در نهایت در آن قصر با مرد جوانی ازدواج می‌کند و زمانی که پیرزن به بازار می‌رود، باز گول حرف‌های او و پارچه فروش را می‌خورد و با وجود این که سوگند خورده که کسی را جز همسرش برنگزیند، باز اجازه می‌دهد که بزّاز او را بیوسد و همین اشتباه باعث بدبختی او می‌شود.

از لحاظ نقش شیریر پیر زن همانند آدم‌های دغل‌باز و مکاری می‌ماند که فقط به فکر منافع خودشان هستند؛ بنابراین دختر را در بازار به دگان پارچه فروشی می‌برد که او را از قبل می‌شناسد و وقتی می‌فهمد که پارچه فروش حاضر است تمام پارچه‌های دگان اش را در قبال بوسه‌ای به آن دختر بدهد، با اغواگری دختر را راضی به این کار می‌کند. پارچه فروش هم همانند پیرزن آدم دغل‌باز و مکاری است که فقط به فکر منافع خودش است و حاضر است تمام پارچه‌های دگان اش را در قبال بوسه‌ای به دختر بدهد و با این کار می‌خواهد به اغواگری بپردازد تا به کام دلش برسد و در نهایت، همین کار او باعث بدبختی دختر می‌شود. همسر دختر نیز همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌ماند که به کسی رحم نمی‌کنند و زمانی که متوجه قضیه می‌شود، با ترکه‌ای چنان داغی بر تن دختر می‌گذارد که در تمام عمر نشان دار باقی بماند و بعد او را از خانه بیرون می‌کند.

از لحاظ یاریگر پیرزن در پایان داستان آدم دلسوز و مهربانی می‌شود و نقش او از یک شیریر به یک یاریگر تبدیل می‌شود و با التماس و زاری جوان را راضی می‌کند که دختر را نکشد (همان: ۱۴۵-۱۵۱). درارتباط با برادر لنگ دلاک، قهرمان برادر دلاک است که همانند آدم‌های ساده‌لوحی می‌ماند که زود گول حرف‌های دیگران را می‌خورند. برای همین او که مشغول کار خیاطی است، پیوسته گول حرف‌های مالک ساختمان و بانویش و هم‌چنین حرف‌های کنیز آن‌ها را می‌خورد و همین سادگی او باعث گرفتار شدن و رسوایی اش می‌شود.

از لحاظ نقش شیریر مالک ساختمان و بانویش و کنیز همانند آدم‌های دغل‌باز و مکاری می‌ماند که فقط به فکر منافع خودشان هستند. بانوی خانه با ظاهر شدن در مهتابی به اغواگری برادر دلاک می‌پردازد تا کم کم او و همسرش بتوانند نقشهٔ خود را اجرا کنند و در نهایت هم باعث رسوایی او در بازار شوند. کنیز هم که آدم مکاری است با واسطه‌گری بین برادر دلاک و مالک ساختمان و بانویش باعث

می‌شود که عاقبت بانو و همسرش به اهداف خودشان برسند. هم‌چنین آسیابانی که او نیز در آن‌جا کار می‌کند و عاقد و والی همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌مانند که به کسی رحم نمی‌کنند؛ بنابراین آسیابان در شب عروسی برادر دلّاک با کنیز، او را وادار می‌کند که به‌جای گاو گندم‌ها را آسیاب کند.

عاقد هم زمانی که متوجه قضیه برادر دلّاک می‌شود و می‌فهمد که ستاره آن کنیز با ستاره برادر دلّاک قرین هم نیستند با وجود این که می‌تواند این مشکل را حل کند، اما چون خیاط پولی ندارد که به او بدهد این کار را انجام نمی‌دهد. والی بعد از این که برادر دلّاک را نزد او می‌برند، بدون هر گونه تحقیق و بررسی فرمان می‌دهد که تن او را با تازیانه سیاه کنند و بر شتری برهنه بنشانند و در شهر بگردانند تا رسوا شود. بچه‌ها هم وقتی برادر دلّاک را می‌بینند؛ از آن جایی که همانند بچه‌های شروری می‌مانند که مانع آسایش و آرامش دیگران هستند، با روانه کردن شتر باعث افتادن برادر دلّاک بر روی زمین و شکستن پایش می‌شوند.

از لحاظ یاریگر دلّاک وقتی می‌فهمد که چه بلایی بر سر برادرش آمده او را به خانه می‌برد و به او کمک می‌کند (همان: ۲۵۱-۲۵۴). در مورد برادر دوم دلّاک نیز قهرمان همان برادر دلّاک است که همانند آدم‌های ساده‌لوحی می‌ماند که زودگول حرف‌های دیگران را می‌خورند. برای همین در تمام مدت گول حرف‌های پیر زن و دخترانی را می‌خورد که در قصری زیبا زندگی می‌کنند و تمام کارهایی را که آن‌ها می‌گویند انجام می‌دهد تا بلکه به وصال کنیزش برسد، هر چند در نهایت گرفتار و رسوا می‌شود.

از لحاظ نقش شریر پیرزن و دختران همانند آدم‌های مکار و دغل‌بازی می‌مانند که فقط به فکر منافع خودشان هستند؛ بنابراین پیرزن با اغواگری هدار [برادر دوم دلّاک] را فریب می‌دهد و او را ترغیب می‌کند که به همراه او به قصری که پیرزن در نظر دارد برود و در آن‌جا دختران با گسترانیدن بساط عیش به اغواگری هدار می‌پردازند و پیرزن هم به بهانه رسیدن به مرادش مانع رفتن او از قصر می‌شود و در نهایت هم باعث رسوایی او در بازار دباغان می‌شوند. دباغان و والی هم همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌مانند که به کسی رحم نمی‌کنند. دباغان وقتی هدار را می‌بینند آن قدر با پوست بر تن برهنه او می‌زنند که از هوش می‌رود. والی هم

زمانی که هدار را می‌بیند او را به صد تازیانه محکوم می‌کند و به زندان می‌اندازد. از لحاظ یاریگر دلّاک وقتی از ماجرای برادرش آگاه می‌شود، با به‌کار بردن نیرنگ او را از زندان آزاد می‌کند و با خود می‌برد (همان: ۲۵۴-۲۵۷). در قضیه برادر سّوم دلّاک، قهرمان همان برادر دلّاک است که نابینا هم هست و همانند آدم‌های طمع‌کار و خودخواهی می‌ماند که باعث دردسر خود و دیگران می‌شوند و زمانی که به در خانه‌ای می‌رود، به طمع گرفتن پول از صاحب‌خانه جواب او را نمی‌دهد تا صاحب‌خانه را مجبور کند تا دم در بیاید و همین کار او باعث دردسر و گرفتار شدن خود او و دوستانش می‌شود.

از لحاظ نقش شریر صاحب‌خانه همانند آدم‌های دغل‌باز و مکاری می‌ماند که فقط به فکر منافع خودشان هستند؛ بنابراین نه تنها به برادر دلّاک کمکی نمی‌کند، بلکه با اغواگری باعث می‌شود که خود او و هم‌چنین برادر دلّاک و دوستانش را به سرای حکومت ببرند و در آن‌جا نیز با اغواگری والی را وادار می‌کند که از پول گدایان مبلغی را هم به او بدهد. والی هم همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌ماند که به کسی رحم نمی‌کنند و با وجود این‌که برادر دلّاک و دوستانش در حقیقت نابینا هستند، اما بدون هرگونه تحقیق آن‌ها را مجازات می‌کند و آن‌قدر برادر دلّاک را شکنجه می‌کند تا بی‌هوش شود و مانده پس‌انداز آن‌ها را هم خودش مصادره می‌کند و بعد هم آن‌ها را از آن‌جا تبعید می‌کند. از لحاظ یاریگر دلّاک وقتی متوجه قضیه برادرش می‌شود، او را پیدا می‌کند و با خود به خانه می‌آورد و از این طریق به او کمک می‌کند (همان: ۲۵۷-۲۶۰).

در حکایت‌های مرد نصرانی، مرد یهودی و جوان لنگ به موضوع عشق پرداخته شده است. در ماجرای مرد نصرانی، قهرمان جوان تاجری است که وقتی در بازار دختر امیر را می‌بیند، همانند آدم‌های عاشق پیشه تمام تلاش خود را می‌کند تا به وصال معشوقش برسد. از لحاظ نقش شریر خود قهرمان با از دست دادن سرمایه‌اش همانند آدم‌های نادانی می‌ماند که باعث دردسر خود و دیگران می‌شوند. از لحاظ یاریگر دلّالی که در بازار جوان تاجر را راهنمایی می‌کند، آدم عاقل و زیرکی است که به او کمک می‌کند تا در تجارت ضرر نکند. دختر امیر هم آدم عاشق پیشه و دلسوزی است. برای همین وقتی می‌فهمد که چه بلایی بر سر جوان تاجر آمده با او

ازدواج می‌کند و تمام دارایی‌اش را در تملک جوان درمی‌آورد (همان: ۲۰۴-۲۱۶). در رابطه با مرد یهودی، قهرمان جوانی است که وقتی در شهر دمشق زن زیبایی [دختر امیر] را می‌بیند، عاشق او می‌شود و همانند آدم‌های عاشق پیشه بدون این‌که بخواهد بداند آن زن کیست، او را به خانه خود می‌برد و همین امر باعث دردسر او می‌شود. از لحاظ نقش شیرین دختر امیر همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌ماند که به کسی رحم نمی‌کنند. برای همین وقتی می‌فهمد که آن جوان عاشق خواهرش شده حسادت می‌کند و با بی‌رحمی تمام خواهرش را به قتل می‌رساند و طوری صحنه‌سازی می‌کند که گویی آن جوان او را کشته است. امیر هم همانند آدم‌های نادانی می‌ماند که باعث دردسر خود و دیگران می‌شوند و با وجود این‌که می‌داند دخترش به هرزگی می‌پردازد، اما اجازه می‌دهد که دختر کوچکش به همراه او به خانه آن جوان برود و همین امر باعث دردسر جوان می‌شود.

در این‌جا دلال جواهر و پیر جواهرفروشان نیز همانند آدم‌های دغل‌باز و مکاری می‌مانند که فقط به فکر منافع خودشان هستند؛ بنابراین زمانی که جوان گردنبند دختر امیر را به دلال جواهر نشان می‌دهد، آن‌ها باعث می‌شوند که در نهایت والی انگلستان دست آن جوان را قطع کند. صاحب‌خانه مرد جوان هم همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌ماند که به کسی رحم نمی‌کنند و زمانی که می‌فهمد که جوان به خاطر دزدی در شهر انگلستان شده او را از خانه‌اش بیرون می‌کند. از لحاظ یاریگر، در انتهای داستان نقش امیر دمشق از یک شیرین به یک یاریگر تبدیل می‌شود و آدم عادل و دادگری می‌شود که می‌داند دختر خودش مقصر است و هم چنین پیر جواهرفروش دروغ گفته، برای همین او را به‌سزای عملش می‌رساند و دختر کوچک‌ترش را هم به آن جوان می‌دهد. دختر امیر که در ابتدا نقش شیرین را ایفا می‌کند، هنگامی که پیش مادرش به قتل خواهر خود اعتراف می‌کند، نقش او تبدیل به یک یاریگر می‌شود و مادر او با گفتن ماجرا به امیر به آن جوان کمک می‌کند تا زنده بماند (همان: ۲۲۷-۲۳۵).

در قضیه جوان لنگ، قهرمان همان جوان لنگ است که آدم عاشق پیشه‌ای است و عاشق دختر قاضی شده و روز جمعه که قرار است به خانه آن دختر برود، گرفتار دلاکی فضول و پرحرف می‌شود و هر چه سعی می‌کند که بتواند به وصال محبوبش

برسد، موفق نمی‌شود و در نهایت هم مجبور می‌شود که از آن شهر فرار کند. از لحاظ نقش شیریر پیرزنی که به خانه جوان می‌رود، همانند آدم‌های نادانی می‌ماند که باعث دردسر دیگران می‌شوند. برای همین زمانی که جوان خودش را آماده کرده که پیش محبوبش برود، نقش پیرزن از یک یاریگر تبدیل به یک شیریر می‌شود و باعث می‌شود که جوان تصمیم بگیرد که ابتدا موهای سرش را کوتاه کند و با این کار در نهایت باعث دردسر او و هم‌چنین مانع رسیدن جوان به آن دختر می‌شود غلام بچه‌ای که جوان او را به دنبال دلاکی می‌فرستد، همانند آدم‌های نادانی می‌ماند که باعث دردسر دیگران می‌شوند و دلاکی را به خانه می‌آورد که بر خلاف خواسته جوان فضول و پرحرف است. دلاک هم همانند آدم‌های فضول و پرحرفی می‌ماند که باعث دردسر دیگران می‌شوند؛ بنابراین او هم باعث دردسر جوان و شکستن پای او و مانع وصال او با معشوقش می‌شود.

قاضی هم همانند آدم‌های ظالم و خودخواهی می‌ماند که به کسی رحم نمی‌کنند و دخترش را با قید و بندی سخت در خانه نگه می‌دارد و جوان مجبور است به‌طور پنهانی با او قرار ملاقات بگذارد. از لحاظ یاریگر پیرزن در ابتدا همچون مادری مهربان و دلسوز وقتی به دیدن جوان می‌رود و متوجه قضیه عاشقی او می‌شود، جوان را راهنمایی می‌کند و واسطه‌ای می‌شود تا بلکه آن جوان و دختر بتوانند همدیگر را ملاقات کنند. دختر قاضی هم وقتی متوجه ماجرای عاشق شدن جوان می‌شود، از طریق پیرزن او را راهنمایی می‌کند که چه موقع می‌تواند به آن جا برود. جوان وقتی در انتهای داستان مجبور می‌شود در بازار در دگانی پنهان شود، دگان‌دار به او کمک می‌کند تا بتواند از آن شهر فرار کند (همان: ۲۳۶-۲۴۹).

### ۳- نتیجه‌گیری

فلسفه درونی بیشتر حکایت‌های هزار و یک شب ابزاری و سرگرم کننده است و تمام قهرمانان در جلد اول کتاب هزار و یک شب از نوع انسان و بیشتر از پادشاهان، شاه‌زادگان و وزیران هستند و شخصیت‌های دیگر هم در بیشتر مواقع بارها تکرار شده است؛ مثل شخصیت‌های پیرمرد، برادران دلاک و حتی تیپ‌های قهرمانان هم

در بیشتر مواقع تکراری است و بیشتر از نوع آدم‌های ساده‌لوح و نادان و هم‌چنین عاشق پیشه هستند. در مورد شخصیت شریر هم می‌توان گفت که بیشتر شریران از نوع انسان هستند؛ مثل پادشاهان، وزیران، پیرزن‌ها و زن‌ها، هر چند در مواردی معدود شریرانی همچون دیو، عفریته و حیواناتی همانند آهو و مار هم وجود دارد و بیشتر شریران از نوع آدم‌های دغل‌باز، مکار، ظالم و خودخواه هستند. به‌طورکلی می‌توان گفت شریران در این داستان‌ها سعی بر آن دارند که با تکیه بر افسون و جادو به مقابله با قهرمانان پردازند تا به اهداف خود برسند و هم‌چنین در این داستان‌ها در بیشتر موارد شخصیت‌هایی مثل پادشاه، وزیر و شاه‌زاده هم نقش قهرمان و هم نقش شریر را ایفا کرده‌اند. در ارتباط با یاریگران در حکایت‌های هزار و یک شب می‌توان گفت بیشتر از نوع انسان هستند و در مواردی نیز حیوانات، دیو و عفریته به یاری قهرمان داستان می‌آیند. هم‌چنین در اغلب حکایت‌ها هم‌پوشانی نقش‌های شریر و یاریگر وجود دارد؛ مثل حکایت ماهیگیر و دیو که دیو هم نقش شریر و هم نقش یاریگر را ایفا می‌کند و در تمام حکایت‌ها قهرمان به کمک یاریگر به اهداف خود می‌رسد و در این راه در مواردی یاریگران با استفاده از عوامل جادویی به کمک قهرمان داستان می‌آیند.

## کتابشناسی

- ۱- احمدی، بابک، (۱۳۹۳)، *ساختار و تأویل متن*، چاپ هفدهم، تهران: نشر مرکز.
- ۲- پراپ، ولادیمیر، (۱۳۹۲)، *ریخت شناسی قصه‌های پریان*، ترجمهٔ فریدون به دره‌ای، چاپ سوم، تهران: توس.
- ۳- تسوجی تبریزی، عبداللطیف، (۱۳۹۰)، *هزار و یک شب*، ترجمهٔ محمدرضا مرعشی پور، جلد اول، چاپ اول، تهران: نیلوفر.
- ۴- حکمت، علی اصغر، (۱۳۱۵)، *هزار و یک شب*، چاپ اول، تهران: کلاله خاور.
- ۵- خدیش، پگاه، (۱۳۹۱)، *ریخت شناسی افسانه‌های جادویی ایران*، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۶- ستاری، جلال، (۱۳۶۸)، *افسون شهرزاد*، چاپ اول، تهران: توس.
- ۷- مهندس پور، فرهاد، (۱۳۹۰)، *زنانگی و روایت‌گری در هزار و یک شب*، چاپ اول، تهران: نی.
- ۸- میرصادقی، جمال، (۱۳۹۰)، *ادبیات داستانی*، چاپ ششم، تهران: سخن.
- ۹- یونسی، ابراهیم، (۱۳۹۲)، *هنر داستان نویسی*، چاپ یازدهم، تهران: نگاه.

